

# دختر کشیش

نویسنده:

جورج اورول

مترجم:

مهشید مرادی البرزی

سرشناسه: اورول، جورج، ۱۹۰۳ - ۱۹۵۰ م.  
 عنوان و نام پدیدآور: Orwell, George  
 دختر کشیش/نویسنده جورج اورول؛ مترجم مهشید مرادی البرزی  
 مشخصات نشر: تهران: پر، ۱۳۹۶.  
 مشخصات ظاهری: ۳۵۶ ص.  
 شابک: 978-600-8137-91-7  
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
 یادداشت: عنوان اصلی: A clergyman's daughter.  
 موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰ م.  
 موضوع: English fiction -- 20th century  
 شناسه افزوده: مرادی، مهشید، ۱۳۵۹ - مترجم  
 رده بندی کنگره: ۳۲۲ت ۱۳۹۶ ۳۸۷۳الف /  
 رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۲  
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۸۴۳۶۲



## دختر کشیش



انتشارات پیر

- نویسنده: جورج اورول
- مترجم: مهشید مرادی البرزی
- صفحه آرای: منیر علیزاده
- چاپ اول: ۱۳۹۶
- تیراژ: ۱۱۰ نسخه
- قیمت: ۲۵,۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۳۷-۹۱-۷

ISBN: 978-600-8137-91-7

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۳۷-۹۱-۷

آدرس: خ لبافی نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳

تلفن: ۶۶۴۶۶۳۶۰ - ۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۰۹۱۲۳۰۲۵۲۰۵

[www.ParNashr.ir](http://www.ParNashr.ir)



پیرو چاپ آثاری چون «قلعه حیوانات»، «پول... و دیگر هیچ»، «ژرفنا»، «تنفس هوای تازه» و «۱۹۸۴» از «جورج اورول» توسط «انتشارات پر» و همچنین یک اثر متفاوت به نام «زندگی جورج اورول» - که در آن مختصری از آثار فاخر او و زندگی خصوصی‌اش نگاشته شده - چاپ این رمان متفاوت از وی که اول بار در سال ۱۹۳۵ منتشر شد را لازم دانستیم؛ کتابی با دنیایی متفاوت و نگارشی ساده تر از هر چیز که اورول تاکنون نوشته اما مانند دیگر آثارش داستانی انتقادی که ذهن خواننده را به چالش می‌کشد.

«دختر کشیش» زندگی تک‌دختر یک کشیش متحجر را به تصویر می‌کشد که هرچند تا حدودی روحیه‌ی منحصر به فردی دارد، از کودکی تحت تعلیمات خشک و تحجرگرایانه‌ی پدرش رشد کرده است. «اورول» در کاری بسیار خاص، حدود یک‌سوم از صفحات کتاب را صرف توصیف یک روز از زندگی «دوروتی» (شخصیت اصلی کتاب) با تمام جزئیات و اعتقاداتش، برای مهیا ساختن زمینه‌های ادامه‌ی داستان نموده و بعد از آماده‌شدن ذهن مخاطب باقی ماجراها را به راحتی نگاشته؛ کاری بی‌نظیر که تندی و کندی آن را در جاهای مختلف خیلی خوب کنترل کرده است.

#### ۴ دختر کشیش

ماجرای این گونه ادامه می‌یابد که «دوروتی» با آن که خود را فوق‌العاده انسان‌باایمانی پنداشته و البته هرگز سستی و تنبلی در کار عبادت و کلیسا نداشته و تمام سختی‌ها، فقر و بی‌مسئولیتی‌های پدرش را بر دوش کشیده و حتی به خیلی از مردم فقیر و... کمک می‌نماید، زمانی که به علت دچار شدن به فراموشی مقطعی چند روزی به خانه نمی‌آید، از طرف پدر نیز همچون دیگر مردم دهکده که شروع به گفتن حرف‌های بی‌ربط و زدن تهمت‌های عجیب‌وغریب می‌نمایند، طرد و به یک ولگرد بی‌خانمان تبدیل شده و به دنیایی جدید پای می‌گذارد. دنیایی که او را دچار کشمکش‌های ذهنیتی در ارتباط با مذهب، فقر، پدرش، کلیسا و... می‌نماید.

از آن‌جا که نمی‌خواهم با قلم‌فرسایی بیشتر در مورد این اثر جذاب، از هیجان و لذت خواندنش برای مخاطب کاسته گردد تا همین‌جا بسنده کرده و شما را به مطالعه‌ی این اثر چالشی و به‌گونه‌ای شاید مرتبط با جامعه‌ی امروز خودمان، دعوت می‌نمایم.

کتاب انتشارات پر

◆◆◆ فصل اول





با شنیدن زنگ انفجارگونه‌ی ساعت شماطه‌دار روی گنجه که همانند بمب کوچک وحشتناکی به صدا در آمد، دوروتی از خواب پرید و از اعماق رؤیایی پیچیده و غمناک بیرون جست. غلت زنان به پشت دراز کشید و درحالی که بسیار احساس خستگی می‌کرد به تاریکی زل زد.

زنگ ساعت که همانند همهمه‌ی زنانه پیوسته نواخته می‌شد، درصوتی که کسی آن را قطع نمی‌کرد به مدت زمان پنج دقیقه یا همین حدود، سر و صدایش همچنان ادامه می‌یافت. همه‌ی وجود دوروتی پر از درد شده بود. مطابق معمول هر روز صبح، زمانی که از خواب برمی‌خاست نسبت به خودش احساس ترحم و دلسوزی می‌نمود. او برای این که از شر صدای تنفرانگیز ساعت خلاص شود، سرش را زیر پتو مخفی کرد. آن‌گاه جهت رفع خستگی، کش و قوسی به بدنش داد و طبق معمول خودش را با ضمیر دوم شخص جمع مورد خطاب قرار داد: «برخیزید، دیگر دست از چرت زدن بردارید.» بعد با خود اندیشید اگر همچنان صدای زنگ ساعت ادامه‌دار شود، امکان دارد پدرش را از خواب بیدار نماید. به همین علت خیلی سریع بلند شد و به طرف ساعت روی گنجه رفت و آن را قطع کرد و این درحالی بود که ساعت را به گونه‌ای روی گنجه گذاشته بود که به راحتی بتواند به آن دسترسی داشته باشد. هوا همچنان تاریک بود و هنوز روشن نشده بود. دوروتی در تاریکی روی زمین زانو زد و مشغول خواندن دعا شد، البته با پریشان‌حالی و

## ۸ دختر کشیش

سردرگمی و درحالی که پاهایش به خاطر سرما دچار لرزش بودند. ساعت پنج و سی دقیقه بود و سرمای صبحگاهی ماه اوت چندان دور از انتظار نبود. "دوروتی هیر" تنها فرزند "ریورند چارلز هیر" کشیش سن آتلستان نایپ هیل بود.

دوروتی ژاکت رنگ‌ورو رفته‌اش را به تن کرد و به سمت طبقه‌ی پایین حرکت نمود. هوای صبحگاهی سرد بود و بوی خاک، رطوبت و ماهی سرخ‌کرده‌ی دیشب استشمام می‌شد و از طرف دیگر راهروی طبقه‌ی دوم، صدای خرخر پدرش و الن، مستخدم خانه که همه‌ی کارهای خانه روی دوش او بود، شنیده می‌شد. دوروتی کورمال کورمال به سمت آشپزخانه رفت. شمع روی پیش‌بخاری را روشن کرد. همچنان از شدت خستگی درد بدنش ادامه داشت. او درحالی که روی زمین زانو زده بود، آتش درون اجاق را زیرورو نمود. لوله‌ی بخاری گیر کرده بود و به‌همین علت همیشه هیزم‌ها نیم‌سوز می‌شدند و فقط زمانی هیزم‌های نیم‌سوز شعله‌ور می‌شدند که یک پیمانه نفت روی آن‌ها ریخته می‌شد. دقیقا شبیه فرد دائم‌الخمری که گیللاس صبحگاهی‌اش را سر بکشد.

دوروتی بعد از این که اجاق را روبه‌راه کرد، کتری آب را روی اجاق قرار داد تا آب گرم جهت اصلاح صورت پدرش را آماده نماید. آن‌گاه به سمت طبقه‌ی بالا رفت و چراغ حمام را روشن نمود. صدای خرخر الن همچنان شنیده می‌شد. او خدمتکاری وظیفه‌شناس و زحمتکش بود. فقط جزء آن دسته از افرادی محسوب می‌شد که وقتی به خواب می‌رفت نه فرشتگان و نه شیاطین قادر به بیدار کردن او قبل از ساعت هفت صبح نبودند. دوروتی تا جایی که در توان داشت وان حمام را بدون سروصدا از آب پر نمود - چون اگر می‌خواست شیر حمام را زیاد باز کند، موجب بیدار شدن پدرش از خواب می‌شد - بعد به مدت یک دقیقه به آب سرد درون وان زل زد. پوست بدنش از فرط سرما دوندون شده بود. او از این‌که با آب سرد حمام کند، احساس تنفر می‌کرد. البته عوامل متعددی باعث می‌شدند که او مجبور شود از